

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

س. رها
۳۰ نومبر ۲۰۱۳

جستارهایی در نقد خز عبلات «مطهری» تحت عنوان

«علل گرایش به مادی گری»

بخش سوم

«اندیشه های مادی در جهان اسلام و در فرهنگ و تمدن اسلامی سابقه طولانی دارد. از آیات قرآن بر می آید که اندیشه انکار خدا و معاد در عصر جاهلیت و در میان مردم جزیره عرب وجود داشته است» (مطهری، علل... ص ۱۳)

آه! چه خوب می شد که کسانی که چنین لاطائلات بی پایه و افسانه گونه را می گویند، اندکی، - بلکه فقط اندکی- احساس مسئولیت می کردند و می دانستند که این هرزه لائی های شان، که از کاسه فلاخن جهل و تعصب و دروغ بافی رها می کردند، کجا را نشانه می روند و آیا خواننده های این ننگ نوشته ها همه مثل خودشان جاهل، کور، کودن، بی خبر از همه چیزاند و بی خریطه فیر می کنند و سر به هوا و با تمایلات ذهنی شان نتیجه گیری می کنند و قضاوت می کنند و از حقیقت ها بی خبر اند و احياناً هم اگر تکه بریده خبر دارند، هیچ ابائی ندارند از این که این واقعیت هارا تحریف کنند و سر به هوا و پا از زمین بریده شده، لفاظی می کنند و پوده گوئی می کنند؛ یانه، کسانی هم خواهند یافت شد که از تاریخ آگاهی دارند و فلسفه می فهمند و با شاخه های مختلف علوم سروکار دارند و با جامعه خود ارتباط دارند و از همه چیز با استناد به حقیقت ها و دلایل علمی سخن می گویند و در پیش چنین کسانی نمی شود دروغ گفت و تمایلات ذهن بیمار شخصی را به جای واقعیت پنداشت و بی اساس قضاوت کرد و لاطائلات بافت؟؟!! به یقین که مطهری و هم پالگان هیچ گاهی به چنین چیزی نیندیشیده اند و از این بابت کوچکترین احساس مسئولیت نکرده اند!!

کسانی که اندکی هم با تاریخ آشنائی داشته باشند، چه زود می فهمند که این پوده گوئی های مطهری چقدر از داشتن یک پایه حقیقی محروم اند و از واقعیت ها فاصله دارند، بادیدن این لاطائلات بافی ها و زبون نامه ها، آنها را به قبر نویسنده- مطهری- می گذاشت و در گوشه شان یاد داشت می کرد که: جناب مطهری این دروغ نامه های تان را به حور و غلمان های دروغین بهشت تان بدهید تا آنها را سرگرم کنند و دروغ نامه نیز به درد موجودات خیالی و دروغین می خورد و این مهمل بافی های تهی از حقیقت تان، به درد دنیای واقعی و حقیقت ها نمی خورند و این ها خود، مسخ حقیقت اند، پس، باخودتان به بهشت موهوم تان ببرید و یا هم در آتش جهنم تان بیندازید تا گناه کاران را بیشتر بسوزانند!!

از آن جایی که پوده گوئی بالا از منظر تاریخی ارائه گردیده است، برای اثبات دروغ بودنش، ما نیز مجبوریم دست این فاحشه مغزی را گرفته و در همان برهه ای از زمان برگردیم که، این لاطائلات به آن نسبت داده می شود. ویل دورانت، در «تاریخ تمدن» خود چنین می انگارد:

«عقاید دینی به همان اندازه که یونانیان را به وحدت کشانید، به تفرقه انداخت. زیر لوای خدای اولیة اولمپی، که همه احترام می گذاشتند و می پرستیدند، فرقه ها و قدرت های منسجم تری وجود داشت که تبعیتی از زئوس نداشتند. در یونان قدیم هر خانواده خدای مخصوصی داشت، و به نام او آتش اجاق دایماً می سوخت و قبل از غذا، خوارک و شراب به او تقدیم می کردند...» یونانیان قدیم برای هر یک از مظاهر طبیعت و جامعه، برای هر یک از نیروهای زمینی و آسمانی، خوشی ها و ناخوشی ها، نیکی ها و بدی ها، و همه کارها، مظهر خدائی می شناختند. خدایان یونانی هیأت های انسانی داشتند...» یونانیان در آغاز تاریخ خود، بعضی از حیوانات را محترم می شمردند و آنها را نیمه خدا می شمردند، ولی البته، مصریان و هندیان، به خدایان انسانی بیشتر توجه داشتند...» در دین یونان سه عنصر اساسی وجود داشت: خدایان زمینی، خدایان آسمانی اولمپی، و اسرار یا عناصر رمزی یا عرفانی...» و دوباره زمانی که یونانیان خسته و کمر شکسته از محاصره تروا بر می گردند، ویل دورانت می نویسد: «آتنه، زئوس را برمی انگیزد که کالوپسو را به جدائی اودسئوس امر کند. این الهه نزد تلماخوس می پرد و با شفقت، به درد دل آن نوجوان گوش می دهد...» همان گونه که در خانواده پدر مقام راهب را نیز داشت، در شهر های یونانی هم حاکم اصلی یا آرخون، راهب اعظم مذهب دولتی بود و خدایان تمام اقتدارات و اعمالش را موجه می دانستند...» «به اندازه انسان های فانی، شیاطین و پریان دریائی و جنگلی و دیو و جین وجود داشت... داشتن آن همه مذاهب مختلف و آن همه روایات جالب و معابد مقدس و آیین ها و جشن های شاد، نعمت چند خدائی پنداشته می شد...» «در باره هریک از خدایان، اساطیری وجود داشت، و تبار سرگذشت او، بستگی های انسانی او، و هم چنان مراسم مربوط به او را روشن می کرد. این اساطیر، که یا از مقتضیات محلی ناشی می شدند یا ساخته شاعران دوره گرد بودند، عقاید و فلسفه و آداب و تاریخ یونان کهن را به وجود آوردند. همه هنرمندان در ساختن بسیاری از نقش ها و مجسمه ها و ظرف ها، از اساطیر الهام می گرفتند... در هر حال، پنج قرن پس از افلاتون، پلوسانیاس، که در یونان گشت می زد، متوجه شد که خرافات و اساطیر عصر هومر {شاعری که نوشتن ادیسه و ایللیاد به او نسبت داده می شود- توضیح از س. رها است} هم چنان زنده و نیرومند اند و عواطف مردم را تحریک می کنند و دانست که اعتقاد به خدایان در این مردم به آسانی از بین نمی رود...» «می توان انواع انبوه خدایان یونانی را به هفت گروه تقسیم کرد: خدایان آسمان، خدایان زمین، خدایان حاصلخیزی، خدایان حیوانات، خدایان زیر زمین، خدایان گذشتگان یا قهرمانان، و خدایان اولمپی... فراگرفتن نام های این خدایان بسیار دشوار است.» (ویل دورانت، تاریخ تمدن، یونان باستان، فصل های: «پیش از آگا ممنون، ص ۶۹۶-۷۰۵» و «خدایان یونان ص ۸۰۱-۸۱۹»، چاپی که همه ۷۵۰۰ صفحه در یک فایل است. همه جا تکیه از س. رها است)

هدف از آوردن این نقل قول دور و دراز، این است که؛ «تحقیق ناکرده حق سخن ندارد.» (مائو) وزمانی که شخصی، با علم کینه می ورزد و تمایلات ذهنی را به عوض واقعیت های تاریخی به خورد بی خبران و خوش باوران می دهد، شایسته است که دوباره با همین واقعیت های تاریخی، ماسک جهل و تعصب این کینه توزان و افسانه سرایان را درید و برای شان گفت: ممکن است شما به هیچ حقیقتی باور نداشته باشید، به جز مزخرفات بی پایه ایدالیستی و سر به هوا، ممکن است برای شما و در نزد شما جادو و جنبل-که به جزدروغ، از هیچ حقایقی برخوردار نیست- نسبت به علم، جایگاه برتری داشته باشد و... ولی حق ندارید اذهان عامه را به سوی نیستی و مسخ شدن ببرید، حق ندارید تاریخ را تحریف کنید، حق ندارید به علم توهین و اهانت کنید، حق ندارید توده های مظلوم و در بند شده را بیشتر در بند سازید تا دنیای خودتان سروسامان بیابد، حق ندارید زندگی و آینده بشریت را به دست توهم و خرافات و خیالات و مبتذلات بسپارید، شما حق دارید به هر نوع مزخرفات و مبتذلاتی که دل تان می خواهد، دل ببندید و زندگی خود را بر معیار آن مزخرفات عیار سازید، ولی حق ندارید تمام زندگی توده هارا در پای این معبود مزخرف خود قربانی کنید!!

حالا است که از این تاریخ دان(!!؟؟) و در عین حال فیلسوف!!، باید پرسید که؛ آیا این همه خدا و خدا پرستی مربوط اندیشه های مادی است یا ایدالیستی!!؟؟

آیا در ماتریالیزم است که «هر خانواده خدای مخصوصی دارد» یا در ایدالیزم!!؟؟
آیا این در اندیشه مادی است که «به اندازه انسان های فانی، شیاطین و پریان دریائی و جنگلی و دیو و جین وجود دارد» یا در اندیشه خرافاتی، بی پایه، ضد علمی و تهوع آور ایدالیستی و خداپرستی!!؟؟
آیا این هم در اندیشه مادی است که انسان ها «برای هر یک از مظاهر طبیعت و جامعه، برای هر یک از نیروهای زمینی و آسمانی، خوشی ها و ناخوشی ها، نیکی ها و بدی ها، و همه کارها، مظهر خدائی می شناسند» یا در اندیشه خودتان آقای مطهری، اندیشه خداپرستی و ایدالیستی!!؟؟
آیا این هم در اندیشه مادی است که انسان ها «بعضی از حیوانات را محترم می شمردند و آنها را نیمه خدا می شمردند» یا در اندیشه ایدالیستی، اندیشه خودتان!!؟؟

و....

بعضی موضوعات و مسائل روز، ایجاب می کند که انسان طبق برداشت و دریافت مغزی خود از آن تحلیل کند و یا به عبارت مشخص تر؛ نظر خود را ارائه بدارد، ولی چنین چیزی را نمی شود در مسائل تاریخی و موضوعات تاریخی، که وقوع آنها بسیار و بسیار دور تر از زمان زندگی ما هستند و امکان دخالت ما و نظر ما در آنها، غیر ممکن است و بیهوده است، به کار برد و باید گفت: کسانی که موضوعات تاریخی را نیز زیر ذره بین شخصی و تمایلات ذهنی خود قرار می دهند، جز لوده های بی مغز و خرافات پرست، کسانی دیگری نیستند. و نمی شود که مثلاً چرخ تاریخ را به عقب ببریم و آن قدر برگردان کنیم که هنوز قیام های سپار تا کوس آغاز نیافته باشند و بخواهیم از وقوع این قیام ها جلو گیری کنیم، تا هم کیشان مطهری!!، -اربابان و برده داران- از دست یک برده بی سواد به زحمت نیفتند!! و یاهم حالا که قیام های مذکور چندین قرن است اتفاق افتیده اند، کوشش کنیم با کینه توزی های مضاعف و دروغ پردازی های رنگارنگ و افسانه سرانی های بی پایه و متنوع، آن قیام ها را از شطه تاریخ بزدانیم و کاملاً محو و نیست شان کنیم، چنان که مطهری با این تحریفات تاریخی خود، دست به چنین کاری زشت و منحوسی زده است و می خواهد تاریخ را مسخ کند و حافظه تاریخی را از زمان خودش و طبق امیال و خواست خودش و طبق صوابدید منافع خودش، از نو فرمت و شکل دهد و هرگاه هم که کسی از گذشته ها چیز ناچیزی پرسید، نیز هم چنان طبق خواست و منافع خودش آن را تشریح و تفسیر کند، بدون این که از بی پایه بودنش و این که؛ روزی این هرزه لائی هایش ممکن است بی پرده شود، هراسی داشته باشد!!

و باز هم بدنیست نگاهی هم به سلسله مقالات دقیق، علمی و تاریخی کسی بیندازیم که مطهری آثارش را چندان خوانده است که کلمات آثار در دلش نقش بسته اند و گاهی هم به خاطر نفهمیدن واژه های فلسفی اش به قاموس مراجعه می کرده. دکتر تقی ارانی چنین می نویسد:

«در حدود هفت صد سال قبل از میلاد سکه زدن در یونان معمول شد پول مال التجاره مخصوصی را تشکیل داد که دارنده آن می توانست به کمک ریح پول خود از محصولات مادی جامعه بدون کار کردن استفاده کند. به واسطه کار این غلامان یک دسته متوسط شهری نیز در جامعه پیدا شد. چون در دوره مزبور هنوز یونانی ها زیاد مقهور طبیعت بودند روابط علت معلولی در قضایا را نمی شناختند ناچار برای هر قضیه عاملی که مانند خود انسان ذیروح باشد، قائل می شدند. خدایان دهات و شهرهای یونانی و طبقه روحانیون و رب النوع پرستی و دوره افسانه ها تحت تأثیر این عامل به ظهور رسیدند.... توده هایی که برای تیرانها کار می کردند، قهراً در جست و جوی یک وسیله تسلی خاطر بودند. بدین ترتیب اصول عقاید تصوف، از قبیل بقاء جاودانی روح و تحقیر لذات جسمانی و سایر تصورات، که برای یک شخص

مغلوب، عاجز و ضعیف و محروم از لذات ضرورت دارد، پیدا شد... اولین آثار تصوف در «دیونیزم» و بعد در «اورفیسم» دیده می شود. «دیونیوس» اول خدای شراب نبود ولی بعداً شد، زیرا به عقیده صوفیان یونانی، مستی که او در روح ایجاد می کرد، بی شباهت به مستی شراب نبود. این عقاید، توده وسیع یونان را به خود مشغول کرده بود... در یونان {از ۲۰۰۰ تا ۷۵۰ قبل از میلاد- توضیح از س. رها} شرایط اولیه ظهور تمدن، یعنی حاصلخیزی زمین و وسائل غلبه مقدماتی بر طبیعت فراهم بوده است، و ابداً سرزمین اسرار نیست. چون محیط مادی مساعدی داشته، ظهور تمدن در آن جا امکان پیدا کرده است. «و عمده ترین دلایل تصوف و ایدئلیزم را در یونان، به طور ذیل خوانده است: «۱- چون در یونان تولید به عهده غلامان بود و این طرز تولید به تدریج به درجه ترقی خود رسید، و مابین توده متوسط و طبقه ملاک نیز اختلافات به میان آمد و علاوه بر اختلاف آزاد و بنده، مخالفت بین آزاد فقیر و آزاد غنی پیدا شد. ۲- یونانی ها برای حفظ اجتماع خود اسرا را از خارج جلب می کردند. ۳- در این دوره کارکردن عیب بود و کار کردن فقط وظیفه اسیر است.» (دکتور تقی ارانی، عرفان و اصول مادی) و در نهایت رکود مادی و اقتصادی باعث زایش و افزایش تصوف و ایدئلیزم در یونان قدیم شد.

از تمام این ها، نتیجه این می شود که؛ دقیقاً خلاف گفته ها و آرزوهای بی پایه و دروغین و مضحک مطهری، در هر مقطعی از زمان و در هر قسمتی از کره ارض، زمانی که انبارهای توده ها از غله و خوراکه خالی می شدند، و برده داران نیز چیزی برای خوردن به توده ها نمی دادند، آن وقت بود که توده ها با شکم خالی و به جز آهی که در بساط نداشتند، دست به طرف آسمان بالا می کردند و منتظر «زئوس» و «پرومته» می شدند. و تمام این خرافات پرستی و چند خدائی زمانی به اوج خود می رسید که؛ توده ها راهی برای بیرون رفت از این مغلطه را نیز نمی دیدند و اربابان نیز برده هارا در بدترین مضیقه مالی قرار می دادند.

در یونان باستان از دوهزاره قبل از میلاد تا تقریباً پنج سده قبل از میلاد، دو قبیله، یکی در آتن و دیگری در سپارت می زیست که به علت مساعد بودن اوضاع مادی و نبودن جنگ های امپراتوری، این دو قبیله در دو مکان مختلف، به پیشرفت های زیاد اقتصادی، نظامی و فرهنگی نائل گردیدند. «مینوسی» خانواده یا قبیله ای بود که در آتن زیست داشت و «میسنی» خانواده دیگری که در سپارت می زیست. در طول سلطنت این دو خانواده، چون اوضاع اقتصادی و مادی مردم نسبت به هر زمان دیگر و نسبت به هر امپراتوری دیگر حالت و وضعیت بهتری داشتند، ما کم ترین نشانه های از مزخرفات پرستی و چند خدائی را در آن می بینیم و انسان ها هر یک سرگرم و مشغول کار خود بودند، که می توانستند از طریق آن مصروفیت یا کار در دست داشته، امرار معاش کنند و نیازی به دست دراز کردن بردرگاه دیگران نداشته باشند و به انتظار «روزی» چشم به آسمان ندوزند. اما قسمی که برگه های تاریخی برای ما نشان می دهند، این وضعیت خوب و مساعد مالی مردمان در هر دو بخش، آتن و سپارت رو به اضمحلال گذاشت و در سرآشویی سقوط اقتصادی گام نهاد. آتش فشانیه مهیب و تباه کنی که از ۱۶۰۰ الی ۱۴۵۰ قبل از میلاد در شهر «ترا»- مربوط آتن- رخ داد، به شدت بالای وضعیت اقتصادی مردم تأثیر گذاشت و باعث به فلج کشیدن تدریجی وضعیت مادی توده ها گردید، که امپراتوری نیز از این گزند طبیعی مصون نماند و پایه های اقتصادی اش سست گردیده و به لرزه در آمد، این آتش فشان در آن زمان ترس عجیبی را بر مردم مستولی ساخت، بآنهم می بینیم که مردم هیچ گاهی این حادثه را «خدا» و «خشم خدائی» نخواندند و نه به تقدیس آن پرداختند و نه هم «نماز خاصی» برایش به وجود آوردند، بلکه هم چنان مشغول نان در آوردن شان بودند. تا این که تمدن عظیم چندین قرنه ای که آنتیان به وجود آورده بودند و زندگی نسبتاً خوبتر و بهتری که برای خویش دست و پا کرده بودند، بر اثر وقوع این حادثه عظیم-زیرا شهری که مورد آتش سوزی قرار گرفت، مهد و کانون مدنیت و پیشرفت آن مردم در آن زمان به شمار می رفت- به تدریج به افول گرائید و زمینه برای خرافات پرستی و خدا خلق کردن و خدا پرستیدن آماده گردید و آن تمدن جای خود را به «پولی تئیزم» در دناک داد و راه برای مزخرفات افلاتون

باز شد و این بار افلاتون و پیروانش بودند که چندین قرن بعد از حادثه آتش فشان، آن را «خشم خدا» بخوانند و مردم را به تبعیت از خدای سردرگم و نامعلوم شان فراخوانند و در این زمان بود که ارسطو باید برای سکندر تعلیم می داد و می گفت: «جنگ در شرایط خاصی موجود است. انسان ها حق دارند که دست به جنگ بزنند، تا از برده شدن خود به دست دیگران جلوگیری کنند و آن هائی را که ذاتاً برده اند، به بردگی بکشانند و آنهائی که سزاوار بردگی اند، بر آنها قدرت یابند» (یونان باستان، دان ناردو، ترجمه: مهدی حقیقت خواه) و زمانش رسیده بود که ارسطو بگوید: «بیگانه (غیر یونانی) ذاتاً برده اند» و همه این قرینه ها بود که باعث می شدند تا دوران رکود اقتصادی در آتن سیر صعودی خود را با سرعت هر چه بیشتری ببیماید و جمله مشهور «پروتاگوراس» که می گفت: «انسان معیار همه چیز است» جای خود را به جمله ای از افلاتون بدهد، که می گفت: «معیار همه چیز خدا است»

تمام این قضایائی که آستان حوادث به مراتب بدتری بعد از خود بودند، مقارن با زمانی شد که شهر متمدن سپارت وارد یک جنگ تباه کننده و سقوط دهنده شد. خانواده میسنی بعد از سال ۱۱۰۰ قبل از میلاد با شهر نسبتاً متمدن دیگر، «تروا» جنگی را آغاز کرد که، این جنگ، نیروهای مالی و نظامی هر دو جبهه را به شدت به تحلیل برد و نابود گردانید و متلاشی شدن اقتصاد این خطه، کمک کرد تا مزخرفات پرستی، موهوم پرستی و خدا خلق کردن بیشتر سرو سامان بگیرد و زندگی توده هارا تحت کنترل خود بگیرد، و خدا باوری افلاتونی، ارسطویی و هم کیشان به کرسی بنشیند.

«جنگ تروا» که نوشته تاریخ نامه آن، به شاعری به نام «هومر» نسبت داده می شود، هر چند که از گزند تحریف و دروغ بافی های پندار پروران و خرافه پرستان مصون نمانده است، اما در هر حال، یکی از نا گوار ترین حوادثی بود که باعث سقوط و رکود مالی و نظامی تمدن یونان-سپارت- و تمدن تروا گردید.

[بزرگترین تحریفی که این حادثه سخت از آن متأثر شده است و به مثابه داغ شرمگین در دامن این جنگ تاریخی چسبیده است، همانا زدیدن «هلن» زن «منلائوس» پادشاه سپارت، است که بسیاری از مؤرخین، دلیل جنگ، این واقعه را تراشیده اند و ما در سرتاسر کتاب «ایلیاد» آن را مجبور به خواندن هستیم، دلیل وقوع این جنگ، جهان گشائی امپراتوری بود که تمدن سپارت در سر داشت و به دنبال عملی کردنش برآمد، ممکن است در گوشه ای از این جنگ، چنین حادثه ای،-زدیده شدن هلن توسط پاریس، فرزند پریام، پادشاه تروا- نیز اتفاق افتیده باشد، اما آن چه که تعیین کننده و به وجود آورنده این جنگ شد، اغراض امپراتوری بود، نه زدیده شدن این خانم. و «روئین تن» بودن «آشیل»، قهرمان این داستان، نیز یکی دیگر از مزخرفاتی است که در این داستان جاه خوش کرده است و آن را از واقعیت های حقیقی اش دور می سازد. از آن جایی که «ایلیاد» و «ادیسه»، این دو اثر تاریخی به یک شاعر یونانی، هومر نسبت داده می شود، و سرتاسر این دو اثر نیز بیشتر با یک سبک سمبولیزم ادبی نگارش یافته است، تا تاریخ نویسی و حتا رمنس و رمانتی سیزم، پس چنین مزخرفات را نیز می توان در کنار این که؛ زمان نگارش این آثار، سخت تأثیر افکار خرافاتی مذهبی بود، به این مسأله نیز ربط داد. امروز تپه ای در سواحل ترکیه یافت شده است که، حفاری آن توسط باستان شناس معروف المانی، «کارل شلیمان»، در سال ۱۸۷۰ صورت گرفت و ثابت ساخت که؛ این تپه، از میراث های شهر تروا و جنگ تروا است.]

قضایا یکی پشت دیگری می رفتند تا؛ شهر های متمدن و مترقی یونان را، به سوی جهالت و کسالت سمت و سو بدهند و مردمان، به جای کار کردن در مزارع و مشغولیت های دیگر شان، چشم خود را به آسمان بسته و «روزی» آماده از خدایان بخواهند و هر روز که مشکل دیگری برای شان پیش آید، خدای دیگری، که اقتضای مشکل جدیدشان را بکند، برای شان بسازند و به تعبد و تقدسش پردازند.

سقوط اقتصادی شهر های متمدن یونان بود که؛ خدایان موهوم و خیالی، بعد از این سقوط مالی و اقتصادی، در یونان سر بر آوردند و حکومت شان را بر مردم فقیر و نیاز مند، آغاز نمودند. دقیقاً همین سقوط اقتصادی یونان بود که «زنئوس»،

خدای آسمان وزمین، بانماد عقاب و آذرخش، «آپولون» خدای خورشید، «پوزئیدون»، خدای دریاها وزمین لرزه، «آفرودیت» خدای عشق وزیبائی، «آرتمیس» خدای شب وفرمانروای حیوانات، وخدایان دیگر، برسرنوشت مردم حاکم شده و اداره امور را از دست مردم گرفتند وچه وحشیانه مردم به گودال فقر وبدبختی پرتاب گردیدند، تا این که شرائط برای به صحنه آمدن پسر خدا، عیسیای مسیح، آماده گردید واین بار، هیولای دیگری به مکیدن خون توده ها مشغول گردید.

درچین، که از ۲۰۰۰سال قبل از میلاد تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد عهد مفرغ به شمار می رود، هنوز طبقه روحانیون وجود نداشت و بین فلسفه و مذهب جنگی در نگرفته بود، و هنوز که فشار مالیات و جنگ به حد اعلاء نرسیده بود و دهاقین عملاً قدرت استخلاص خود را داشتند، نیازی به تصوف وخرافه پرستی دیده نمی شد. اما بعد از این که: «فشار مالیات وجنگ به حد اعلاى خود رسید ودهاقین قدرت استخلاص خود را از دست دادند، «لائوتسه» ظهور می کند» (دکتورتقی ارانی، عرفان واصول مادی) ودرهمین زمان است که؛ جنگ هرچه بیشتر توده هارا ازلحاظ اقتصادی وانسانی به سوی نیستی ونابودی می کشاند و فشار مضاعف طبقه حاکم نیز بالای توده ها اوج می گیرد، پادشاه «پسر خدا» خوانده می شود.

این زمانی است که در هند، «آریه» ها از شمال بالای هند هجوم آورده وبومیان هندی را غلام وبرده خود ساختند. وقدرت مقابل «برهمن» ها تشکیل گردید که؛ با به وجود آمدن این طبقات، تئوری نسبیت ارثی شکل می گیرد و انسان ها را نظر به حرفت پدران و اجدادشان صنف بندی می کند و تفاوت ها چشم گیر می شوند و«ارتباط وضعیت صنفی کنونی فرد با وضعیت صنفی گذشته و وضعیت صنفی آینده» و«کورما، یعنی تولد یک شخص در یک صنف معین، منوط به اعمال وی است»، یعنی این دو بینش، «اساس مذهب هندی ها می گردد» واین عوامل سبب گردیدند تا؛ جامعه به طور عینی، اقتصادی وفرهنگی، برای ظهور بودیزم آماده گردد وخرافه پرستی شکل گیرد.

زمانی که نگاهی هرچند گذرا هم به تاریخ ایران داشته باشیم، می بینیم که؛ زمانی که یونان اندک اندک راه زوال وفروپاشی را در پیش گرفته بود، در ایران به علت تضاد زیاد آب وهوای آن برحسب زمان ومکان واز جانب دیگر، خشکی وکم آبی قسمت زیادی این سرزمین و نبود دره ها ودریاهای مساعد، مردمان زندگی کاملاً «ایلاتی» داشتند، و طبیعی است که این سبک زندگی و خصوصیات طبیعی مناطق، بالای طرز تفکر ایلاتیان و چادر نشینان تأثیر بسزائی داشتند. زمانی که دین مادی «زردشت» در ایران پذیرفته شد، در آن مقطعی از زمان، این دین یک عامل ترقی و پیشرفت محسوب می شد، زیرا یک آئین مادی بود و به اساس مادیات واحترام به حیوانات، مثلاً سگ، به وجود آمده بود و دیر زمان، این دین عاری از اصول عرفان وتصوف بود. اما بعداً این دین نیز نتوانست از زهر تصوف وعرفان به دور بماند. در کل، عوامل به ظهور رسیدن این دین نیز عوامل کاملاً مادی بودند. و دعوت به مهربانئی را که زردشت به حیوانات می کرد، نیز کاملاً برخاسته از بستر مادیات وعوامل مادی بود، قسمی که دکتور تقی ارانی، کسی که جناب لاف زن ودروغ باف- مطهری-، آثارش را درسینه دارد، می گوید: «احترام سگ برای پاسبانی گله واحترام گاو برای زراعت واحترام به آب و درخت در سرزمین گرم و خشک صرفاً به واسطه احتیاج مادی است. اگر صرف ترحم به موجودات زنده از نظر اخلاق، مورد توجه زردشت بود، ممکن بود به جای سگ وگاو مثلاً سوسمار و ورغ را برای احترام پیشنهاد کند. چون مکتب زردشت مادی است، اصولاً عاری از عناصر عرفان است.» اما زمانی که؛ بعد از دوران سیروس وکامبیز وشروع دوره داریوش، مالیات بر دهقانان فزونی گرفت وشانه های دهقانان را در زیر این مالیات سنگین خورد می کرد، خصوصاً بعد از زمان «قباد» ودوره انوشیروان، این مالیات بالای زمین، درخت وحیوانات نیز بسته شد که؛ قیل از آن، درخت ها وحیوانات بری از این تکلیف بودند، وبعد از آن دوره، بدون این که دهقانان به طور همیشه و دایمی درخت ها و حیوانات را در اختیار داشته باشند وآن هارا تصاحب کنند، از درخت

ارباب دوباره به خود ارباب مجبور به پرداخت مالیات بودند. وبه گفته دکتر تقی ارانی که از تاریخ طبری نقل کرده است، غیر زردشتی ها «یکنوع جزیه نیز پرداخت می کردند. مقدار مالیات ها روز به روز به واسطه احتیاج جنگی زیاد تر می شد.» و این عوامل در کنار عوامل دیگر باعث می شدند که ایران نیز مانند، هند و چین، راه خرافه پرستی را در پیش گیرد، عوامل دیگری که باعث شتاب در این حرکت می شدند، دکتر تقی ارانی آنها را اینطور شماریده است: «تملک خصوصی و انتقال تمول به وسیله ارث وجود داشت. اعیان از مخلوط شدن با توده ها اجتناب داشتند، زناشویی با مادر و خواهر از این لحاظ میان این طبقه رواج داشته است. قشون از یک قسمت سوار و یک قسمت مهم پیاده تشکیل شده بود، پیاده عموماً از دهاقینی بود که مواقع جنگ اعزام می شدند. تا زمان خسرو پرویز تامل دایماً رو به تزاید بود و جنگ ها بارم شرقی نیز وجود داشت. این فشار مالیاتی و جنگ باعث می شدند به تدریج، نظیر سقراط در یونان، عیسویت در رم، بودا در هند، لائوتسه در چین، و می بابست در ایران نیز عقاید عرفانی به ظهور می رسید و همینطور هم بود» (دکتر تقی ارانی، عرفان و اصول مادی)

دقیقاً همینطور شد. تقریباً در قرن سوم قبل از میلاد، مذهب و مسلک «مترالیزم» (مذهب مهر و عشق) در صحنه پدیدار گشت و ترک جان و مال و نام و ننگ را تبلیغ و ترویج می کرد و مردم را از زندگی کردن باز می داشت و اوضاع مادی و اقتصادی ایران را به سوی نیستی و نابودی فرا خواند و برای سالیان دراز، مردم و اقتصاد مردم را در حلقوم خود بلعید.

تمام این ها زمانی بدترین تأثیر خود را بالای مردم می گذاشتند که؛ بعد از جنگ های طولانی و پرهزینه بین ایران و یونان، حمله سکندر بالای آن مرز و بوم شروع شد و شیره جان مردم را مکید.

در همین زمان بود که در ایران امپراتور «برگزیده خدا» در روی زمین خوانده شد و در جزیره عرب، رسم زنده به گور کردن دختران سایه سنگین و وحشتناک خود را بالای مردم گسترانید و همه را دعوت به وحشیگری می کرد!! یونانی که روزی، مهد تمدن و ترقی خوانده می شد، تمام هم و غمش، روح شده بود و کار روحی!!

یکی ندا سر می داد که: «روح جاودان است» (سقراط، که تا آخرین لحظات، که محکوم به محاکمه شده بود، نیز همین سخن را می گفت) و دیگری که نابغه زمین و زمان خطاب می شد، افلاتون، تئوری «جاوانگی ایده» را برای مردم تبلیغ می کرد، و «ایده خیر» را والا تر و بهتر از ایده های دیگر و جاودانه تر از ایده های دیگر می پنداشت، بدون این که معیار و ملاکی برای این سنجش خود داشته باشد، به جز قانون بردگی!!

تا این که؛ امپراتوری سپارت بعد از جنگ های پی در پی با ایران و بعد از آن هم با امپراتوری آتن، اندکی وضع آرام تری به خود گرفت و بار دیگر مردم به جای این که شکم گرسنه به جبهه جنگ بروند، مشغول زراعت و پیشه وری گردیدند و از لحاظ مادی و اقتصادی خود را از تنگنای فقر و بدبختی تا حدی نجات دادند. زمان قسمی مساعد می شود که برای بار دوم مادی اندیشی رونق می گیرد و بستری برای پرورش «هراکلیت» و امثالهم مهیا می شود. اما آتن به عکس، در آتن است که افلاتون فلسفه خود را بر مبنای فلسفه سقراط شکل می دهد و جامعه را به صورت رسمی و قانونی به طبقات مشخص و متمایز از هم، تقسیم می کند و برای هر یک از این طبقات، تعیین تکلیف می کند، طبقات افلاتون از این قرار است:

- ۱- زمامداران. که این طبقه، طبقه حاکم جامعه بوده و برده هارا در اختیار دارند، یعنی برده داران.
- ۲- پاسداران. یعنی قدرت و دولت، که در چنین جوامعی، دولت نیز چیزی نیست جز اراده طبقه حاکم، که عبارت از برده داران باشد.
- ۳- تولید کننده ها. که این طبقه برده ها، دهقانان، و خیل اندک پیشه وران را در بر می گیرد، که همه در حکم برده بودند و از قانون بردگی تبعیت می کردند. (تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، از سقراط تا ماکیاولی، دکتر کمال پولادی)

بنابر فلسفه افلاتون؛ عدالت زمانی در جامعه به صورت درستی تطبیق می شود که هر یک از این طبقات، در طبقه خود و در جای خود کار کند و منظم باشند، یعنی برده ای که ذاتاً برده آفریده شده است، اگر از این قانون الهی سرپیچی کند، عدالت را نقض می کند و هم چنان برده داران اگر، رفتاری جدا از قانون بردگی با برده ها داشته باشد، مثلاً برده هارا در مقام بالاتر از یک برده ببیند، نیز عدالت خدشه دار می شود. چه خوب می بینیم که؛ افلاتون به قانون بردگی صبغه قانونی رسمی بخشیده و تبعیت از آن را نیز مقدس و لایتغیر می داند: «بیماری روح وقتی روی می دهد که؛ اجزائی که باید فرمان ببرند، حکومت کنند» (همان اثر)

و از طرف دیگر؛ چون تمام مصروفیت های آنتیان خلاف سپارت، که به زراعت و پیشه وری مشغولیت داشت، به نظامی گری و دریانوردی با مانور های نظامی بودند و با این طبیعت نظامی و جنگ جوئی، وارد جنگ های دیگری با ایران شدند و در صدد گسترش امپراتوری از دست رفته شان برآمدند، تا این که سکندر این رؤیا را از سرشان پراند و آتن را نیز در کام جهان گشائی خود فرو برد.

....

با تمام موضوعاتی که در این جا گفته شد، هدف این است که؛ خلاف ادعای بی پایه و مطابق میل درونی مطهری، در قرون قدیمه اندیشه مادی نه، بلکه اندیشه ایدالیستی بر سرنوشت مردم حکومت داشته و این در قرون اولیه و دوران قبل از اسلام جزیره عرب بود که انسان ها برای هر یک از مسائل روزانه خود، و برای هر یک از مشکلات مادی که برای شان پیش می آمد، یک خدای جدید، با نام و خصوصیات جدید برای خود خلق می کردند و آن را عبادت می کردند. ما منکر این نیستیم که در زمان قدیم و در یونان باستان اندیشه های مادی وجود نداشتند- چون در این صورت ما خود، که ادعا داریم مادی می اندیشیم و به دیالکتیک باورمندیم، دیالکتیک را نقض می کنیم- اما ادعا داریم که؛ هر زمانی که مردم از نگاه مادی و اقتصادی در وضعیت بهتری بودند و بر این اساس، راه به سوی پیشرفت و ترقی در پیش می گرفتند و توجه مردم به طرف علوم جذب می گردید، اندیشه مادی نیز پدید می آمد و مادی اندیشی حاکم می شد!!
مطهری چه بی شرمانه و بی پایه ادعا دارد که:

«اندیشه انکار خدا و معاد در عصر جاهلیت و در میان مردم جزیره عرب وجود داشته است»

اما طبق معمول، این جامع الکمالات ها و نابغه ها و فیلسوف های قرن، هیچ گاهی، از این که؛ دروغ بگویند و لفاظی کنند و بی خریطه فیر کنند و تاریخ را تحریف کنند و ذهنیات ذهن بیمار خود را به جای واقعیت ها بر کرسی بنشانند و در نهایت، با استهزاء و ریشخند زدن به علم و حقیقت ها، هرزه لائی کنند و ننگ نامه بنویسند، هیچ آزر می ندارند و احساس شرم نمی کنند!! و چیزی را که استفراغ می کنند، به این نمی اندیشند که کسی خواهد گفت: فیلسوف جان، آیا می توانی برای این دروغ خود سند و مرجع و منبعی بنویسی؟؟!!

آیا این چند خدائی، نشانه های از مادی اندیشی است، یا خرافه باوری؟؟!!

آیا این زنده به گور کردن ها در اندیشه مادی نهفته اند یا در کیش مزخرف و مبتذل ایدالیستی؟؟!!

آیا این «جاودانگی روح» در اندیشه مادی گری است، یا اندیشه ایدالیستی و مزخرفات پرستی است که آکنده از این لجن کاری ها است؟؟!!

آیا این یکی از اصول اندیشه مادی است که امپراتور را- که خون توده هارا همچون زالو می مکد و زندگی شان را لگد مال می کند- «پسر خدا» بخواند، یا اندیشه ایدالیستی است که با چنین مهملات بافی ها، توده هارا تباه می کند؟؟!!
آیا این هم در اندیشه مادی است که توده هارا به عبادت سیل و طوفان مجبور سازد و این حوادث طبیعی را به عنوان خدا و قادر و توانا برای مردم تعریف کند، یا اندیشه ایدالیستی است که حتا برای شاشیدن خود نیز خدای جداگانه می تراشد و برای رفع مواد غایبه خود خدای جداگانه؟؟!!

بررسی دقیق یک موضوع تاریخی این است که؛ ما در حین بررسی آن موضوع، باید در زمان همان موضوع زندگی کنیم، نه این که آن موضوع تاریخی را برحسب زمان خود به بررسی بگیریم. یعنی ببینیم چه عوامل و اوضاعی باعث شده تا چنین وضعیتی پدید آید یا چنین حادثه ای اتفاق افتد، و مظهری که در پوده گوئی خود از مد نظر گرفتن این موضوع بسیار فاصله دارد، مجبور است از سر قهر و غضب زیاد بالای مارکسیزم و ناتوانی در مقابل آن وضعف دلیل علمی در مقابل آن، به هدیان گوئی روی بیاورد و افسانه سرائی کند!! ما می بینیم که هرچه از لحاظ تاریخی به عقب برگردیم، از لحاظ اقتصادی و مادی نیز به طرف اولیه بودن در حرکت می شویم و به همین سان، از لحاظ فرهنگی و اخلاقیات نیز بدوی تر می شویم و آثار وحشی گری هرچه بیشتر در انسان هانمایان می شوند و پدیده ها و حوادث برای انسان ها مجهول می شوند و مجهولات افزایش می یابند و علت و معلول ناشناخته باقی می ماند و طبیعت و حوادث بر انسان ها چیره می شوند و انسان ها هر روز در مقابل طبیعت، پدیده های متغیر در طبیعت و حوادث طبیعی ناتوان تر می شوند و راه برای حکومت جهل و خرافاتی باز می گردد.

بنابر آن چه گفته آمد، واقعیت های تاریخی نشان دهنده آن اند که خلاف آرزوهای بی سر و پای مظهری، ما در تاریخ می بینیم، در «عصر جاهلیت»، مادی اندیشی نه، بلکه مزخرفات پرستی و چند خدائی موجود بوده و هر وقت که اوضاع مادی توده ها به وضعیت وخیم تری قرار می گرفتند، توان پرداخت مالیات کمر شکن از توده ها گرفته می شد، برده داران زنجیر های گردن برده هارا بیشتر محکم می کردند و جنگ های ویران گر نیز قربانی خود را از توده های بی چیز می گرفتند، این چند خدائی و مزخرفات پرستی نیز اوج می گرفت و حاکمیت خدایان بالای انسان ها همه جانبه تر می شد. و زمانی که شرایط به گونه دیگری پیش می آمد و توده مردم از زیر بار کمر شکن مالیات، قانون وحشتناک بردگی، و از دست دادن جان خود در جنگ ها، اندکی رهائی می یافتند، بساط خدایان نیز برچیده می شد و توده ها خدایان موهوم شان را کلوله کرده در زباله دانی تاریخ می انداختند، مادی اندیشی به وجود می آمده و ماتریالیزم سروسامان می گرفته... بلی این است قانون طبیعت، و این است رابطه انسان ها با خدا.

و اکنون که شاخه های مختلف ایدئلیزم، در همان راهی روان اند که چندین قرن قبل اسلاف خرافه پرست و چند خداپرست شان روان بودند. اسلام که امروز خود را دین متمدن، منطقی و بهتر از همه ادیان می خواند نیز چیزی نیست جز شسته روفته همان پولی تنیزم باوری یونان باستان، «الله اکبر» یکی از کلماتی است که بیشترین مورد استفاده را در دین اسلام دارد و مسلمانان حتا بدون این که چیزی از معنای این واژه فهمیده باشند و در چرانی و چیستی آن توجه کرده باشند، همواره همان واژه ورد زبان شان است و آن را عبادت می کنند.

در کلمات مقایسه ئی، واژه ها هرکدام به ترتیب ارزش و مقام خود، قابل استفاده اند و در جایگاه های: «خوب» و «خوبتر» و «خوبترین» و «بزرگ» و «بزرگتر» و «بزرگترین» و همین قسم به درجات مشخص و متمایز از هم تقسیم بندی می شوند، بنابر همین خصوصیت شان، ارزش و مقام شان قابل تثبیت است و شناخته می شود.

«الله اکبر» یا خدای بزرگتر، نیز از همین قسم واژه ها است که در دوران چند خدائی به وجود آمده و به تناسب کارکرد و وظیفه اش، برایش مقام داده شده است، یعنی: خدای بزرگتر. ویل دورانت در باره سلسله مراتب خدایان طور ذیل نگاشته است:

«می توان انبوه خدایان یونانی را به هفت گروه تقسیم کرد: خدایان آسمان، خدایان زمین، خدایان حاصلخیزی، خدایان حیوانات، خدایان زیرزمین، خدایان گذشتگان یا قهرمانان و خدایان المپی» که هرکدام وظیفه ای مشخص و به خصوصی داشتند و برحسب همان وظیفه ای که برای شان می شناختند، مقام منزلت شان را تعیین می کردند، مثلاً زئوس خدای خدایان، یا خدای بالاتر از هر خدای دیگر، یا «الله کبیر» بود و دیگران نیز به مراتب دارای مقام مشخصی بودند، دکتور روشنگر در کتاب «الله اکبر» در ارتباط این موضوع، بادلایل علمی و تاریخی، چنین نوشته است:

«مهم ترین شعاری که مسلمانان جهان در هنگام برگزاری نماز و عبادت به کار می برند، شعار و یاعبارت «الله اکبر» است. ... محمد پس از بستن عنوان پیامبری به خود، اظهار داشت که «الله» خدای یکتای جهان او را به پیامبری برگزیده است. ولی، دلایل و شواهد بسیار معتبر و سنگ نبشته های باستانی بسیاری وجود دارند که نشان می دهد، «الله» نام بت مشرکان و بت پرستان منطقه عربستان، پیش از ظهور محمد و اسلام بوده و اختراع ویا نوآوری محمد نمی تواند باشد. هنری پریزود اسمیت، استاد دانشگاه هاروارد می نویسد: پیش از ظهور اسلام، واژه «الله» به وسیله تازی ها مورد استفاده قرار می گرفته است. ... دکتور مونتگومری وات می نویسد: ... بیدیهی است که الله پرستی یکنوع بت پرستی بوده. ... محمد که از نبوغ رهبری سرشاری برخوردار بود، برآن شد تا به کیفیتی هم بت پرستی را از بین ببرد و هم این که عقیده به «الله» و بویژه «الله بزرگتر» از سایر بت هارا برای تازی ها نگهدارد تا بدین وسیله آنها را به برنامه رسالت خود جلب و راضی نماید.» (دکتور روشنگر، الله اکبر، چاپ اول، ۱۳۷۵ خورشیدی، بنگاه انتشاراتی پارس، سانفرانسیسکو، ص ۱۸۷ الی ۲۱۳)

و اسلام امروز دقیقاً ادامه همان بت پرستی دیروز است که انسان ها بت های بی شمار را می پرستیدند، و امروز مسلمانان بدون این که به این مسأله بیندیشند که مگر این خدای ما با کی یا کی ها مقایسه شده است که نسبت به آنها بزرگتر و بزرگترین است؟؟

با تمام این ها باز هم از این نقد نویس متفکر و فیلسوف ایران زمین باید پرسید که؛ آیا «دوره جاهلیت» است که مردم مادی می اندیشند و به هیچ خدائی باورمند نیستند، یا دوره شگوفائی علم و هنر است که چنین مزخرفاتی از زندگی مردم ناپدید می شود؟؟!!

و آیا این پولی تنیزم و چند خداباوری و چندین بت پرستی مربوط مادی اندیشی است که در «دوران جاهلیت عرب» وجود داشته، یا ایدالیزم است که موجد چنین مزخرفات است و هنوز که هنوز است، همان جاهلیت جزیره عرب در ایدالیزم وجود دارد و به یک نوعی همان جاهلیت مطلق را باخود حمل می کند و در مواردی حتا جاهل تر از آن دوره شده اند، زیرا «الله» و «الله اکبر» و از این قبیل واژه ها، واژه های اند که مردم جاهل و چندین خداباور آن روز خلق کردند و به وجود آوردند، ولی بعد از چندین قرن، امروز، پیروان ایدالیزم، موجودات موهوم همان مردم جاهل جزیره عرب را می پرستند و به آن باور دارند!!

ادامه دارد...